

جلسه‌ی ششم

(نگاهی به سیر انسان از منظر قرآن کریم)

(آنچه گذشت)

در جلسات گذشته گفتیم:

انسان دائماً در حال (سیر) است،

(سیری) از جنس

(صیرورت، دگرگونی و تحول)

سوره‌ی مبارکه‌ی (عصر)
در قدم اول بیان می‌کند که:
(تمامی انسانها)
(در خسارت و زیان هستند)

(إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ)

بعد از پرده‌برداری از این حقیقت،
دریچه‌ای عظیم از هدایت را
به روی مخاطب باز می‌کند.

این دریچه، بیان راه نجات از
(**خسارت زدگی عظیم و جاودانه**) است.

در قدم دوم اعلام می‌کند که:
(یک گروه، از این خسارت در امان هستند)

(إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)

گروهی که از این خسارت در امان هستند:
(مؤمنان دارای عمل صالحند)

(مؤمنان دارای عمل صالح)
در (چرخه‌ی علم و عمل)
در حال سیر و عبور از (اسفل السافلین)
و عروج به اعلیٰ علین هستند.

(إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)

(ادامه‌ی سخن)

حال سوال اساسی این است که:

(ایمان و عمل صالح)،

چه خصوصیتی دارند که:

موجب (هدایت)،

عبور از (اسفل السافلین)،

و عروج به اعلیٰ علین می‌شوند؟

در جلسات گذشته گفتیم:

(تعهد) به (کلمات طیب) یا (ایمان)،
انسان را به (عمل صالح) دعوت می‌کند.

در قدم بعدی،
(عمل صالح)، با جان ممزوج شده،
(جان را صالح) می‌کند.

(جان صالح می‌شود)، و از (جان صالح)،
جز (اندیشه و عمل صالح) متولد نمی‌گردد.

و این چرخه دائماً رو به سوی کمال دارد.
از (کلمات طیب یا اندیشه‌ی صالح)
به (عمل صالح)

و از (عمل صالح)
به (کلمات طیب یا اندیشه‌ی صالح دیگر)

حال به یک دسترسی دیگر
توجه فرمایید!

جایگاه (ایمان و عمل صالح)،
(جایگاه از خود گذاشتن است)،

(مؤمن)، کسی است که:
در (سیرِ عمل صالح)، به اختیار خود،
(از خویش سلب اختیار می کند)

به این تعبیر امام حسین علیه السلام
در دعای عرفه توجه فرمایید!

إِلٰهِي أَغْنِنِي بِتَدْبِيرِكَ لِي عَنْ تَدْبِيرِي
(وَ بِاخْتِيَارِكَ عَنِ اخْتِيَارِي)

اله من! با تدبیر خودت، مرا از تدبیر کردنم،
و با اختیارت مرا از اختیار کردنم بی‌نیاز کن.

امام حسین علیه السلام
از خداوند درخواست می‌کند که:

(به جای او تدبیر و اختیار کند)

و این امر،

در مسیر **(التزام به شریعت)** ممکن می‌شود.

(مؤمن)،

در هر عملی که انجام می‌دهد،

(خواست الله تعالی را)

(بر خواست خود برمی‌گزیند)

سوال اساسی این است که:

در سیر برگزیدن

(خواست الله تعالی بر خواست خود)

چه اتفاقی رخ می دهد؟

بررسی پاسخ این سوال،
ما را به نتایج شگفت انگیزی می‌رساند.

به گفتگوی بخش بعد توجه فرمایید!

به این جمله توجه کنید!
(عمل، اثر فاعل و وابسته به فاعل است)

معنای این جمله این است که:
ما وقتی به خودمان و (دارائیهای حقیقی خود)
نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که:
(جهان کوچک شخصی ما)
به سه بخش تقسیم می‌شود.

بخش اول
(جهان کوچک شخصی ما)
(خود ما) هستیم؛

(خود ما) که:
از آن به (من) تعبیر می‌کنیم.

بخش دوم
(جهان کوچک شخصی ما)
(صفات ما) است.

صفات از قبیل:
علم، قدرت و حیات.

بخش سوم
(جهان کوچک شخصی ما)
(افعال ما) است.

افعالی از قبیل:
دیدن، شنیدن، اندیشیدن،
اثر گذاشتن و اثر پذیرفتن و....

پس (جهان کوچک شخصی ما)

به سه بخش (ما، صفات ما و افعال ما)

تقسیم می شود.

بررسی رابطه ی بین

(ما، صفات ما و افعال ما)

بیانگر حقیقتی عجیب است.

در نگاه اول واضح و روشن است که:

(افعال ما)

نتیجه و حاصل **(صفات ما)** است.

به بیان دیگر،

(افعال ما) ظهور و بروز **(صفات ما)**

یا **(فانی در صفات ما)** است.

اگر (صفت) نباشد؛ (فعل) در کار نیست.

اگر (بینایی) نباشد؛ (دیدن) در کار نیست.

اگر (شنوایی) نباشد؛ (شنیدن) در کار نیست.

اگر (قدرت) نباشد؛ (حرکت) در کار نیست.

پس (فعل) ظهور و بروز (صفت)

و (فانی) در آن است.

(صفت) نیز نتیجه و حاصل،
(و فانی در اصل وجود ما) است.

اگر (ما) نباشیم؛
(شنوایی، بینایی، علم، قدرت و حیات)
در کار نیست.

(فعل) ظهور و بروز (صفت)
و (فانی) در آن است.
(صفت) نیز نتیجه و حاصل،
(و فانی در اصل وجود ما) است.

در نتیجه:

(صفت و فعل) ظهور و بروز (اصل وجود)
و (فانی در اصل وجود ما) است.

به جمله‌ی ابتدای بحث توجه کنید!
(عمل، اثر فاعل و وابسته به فاعل است)
معنای این جمله این است که:

(صفت و فعل) ظهور و بروز (اصل وجود)
و (فانی در اصل وجود ما) هستند.

(عمل، فانی در فاعل است)

به تعبیر دیگر:

(عمل، مرتبه‌ای از مراتب وجود فاعل است)

این سخن شگفت‌انگیز،
نتایج عجیبی به دنبال دارد.

طرح یک سوال:
اگر انسان، عملی را مطابق
(خواست و اراده‌ی شخص دیگری)
انجام دهد،
چه اتفاقی رخ می‌دهد؟

اگر انسان، عملی را مطابق
(خواست و اراده‌ی شخص دیگری)

انجام دهد:

(اراده‌ی خود را کنار گذاشته)
(و اراده‌ی آن دیگری را برگزیده است)

(کنار گذاشتن اراده‌ی خود)
(و برگزیدن اراده‌ی دیگری)

یعنی:

(فانی شدن اراده‌ی خود در اراده‌ی دیگری)

و از آنجائیکه

(عمل، مرتبه‌ای از مراتب وجود فاعل است)

(کنار گذاشتن اراده‌ی خود)

(و فانی شدن در اراده‌ی دیگری)

به معنای

(فانی شدن در دیگری)

به اندازه‌ی یک اراده است.

با (فانی شدن اراده من در اراده‌ی او)
به اندازه‌ی اراده و عملی که انجام داده است،
(من در او فانی می‌شود)

هر اندازه (عمل) بیشتر می‌شود،
(فانی شدن من در او) هم شدت می‌یابد.

و این داستانی است که:

در سیر برگزیدن
(خواست الله تعالی بر خواست خود)
رخ می‌دهد.

آرام و آهسته،
سیرِ (ایمان و عمل صالح)،
(من را از خویش سلب کرده)
(او را جایگزین می‌کند)

دل از من بردی ای دلبر به فن آهسته آهسته
تهی کردی مرا از خویشتن آهسته آهسته

با رفتن هر (شرکی)،
(توحیدی)، جایگزین می‌گردد.
با رفتن هر (خسونتی)، (لطافتی)، می‌آید.

و با رفتن هر (منیتی)،
(من دیگری)، طلوع می‌کند.

با من بودی منت نمی دانستم
یا من بودی منت نمی دانستم
رفتم چو من از میان تو را دانستم
تا من بودی منت نمی دانستم

(رهایی از خویشتن)

و طلوع (من دیگر)،

آغاز غرقه شدن در (وادی محبت) است.

تا یک سر مویی از تو هستی باقیست
اندیشه کار بت پرستی باقیست
گفتی بت پندار شکستم رستم
آن بت که ز پندار شکستی باقیست

جناب عطار در فضیلت
این مقام می گوید:

(محب)،

از (رنج خود پرستی)، نجات پیدا می‌کند
و غرقه در دریای (عشق محبوب) می‌گردد؛

عشق چیست از خویش بیرون آمدن
غرقه در دریای پر خون آمدن

پس از غرقه شدن
در دریای (عشق محبوب) می‌یابد؛
(اولین عاشق خود محبوب) است که:

از زمانی که انسان را آفرید،
(عشق) را در تار و پود او تنید.

ما ز خرابات عشق مست الست آمدیم
نام بلی چون بریم چون همه مست آمدیم

ما همه زان یک شراب، مست الست آمدیم
ما همه زان جرعه‌ی دوست به دست آمدیم

(عشق) مغز کائنات است؛

و ذره‌ای از آن،

از همه آفاق و عشاق بهتر است.

(مغز و جوهر هستی (عشق) است.

ذره‌ای (عشق) از همه آفاق به
ذره‌ای درد از همه عشاق به

(عشق) مغز کائنات آمد مدام
لیک نبود (عشق)، بی‌دردی تمام

هر چه سلطان (عشق) فرماید،
عاشق بی چون و چرا همان کند:

در (عشق) گمان خود عیان باید کرد
ترک بد و نیک این جهان باید کرد
گر گوید ترک دو جهان باید کرد
بی آنکه چرا کنی چنان باید کرد

جناب عطار، (عشق) را با:

(کفر و ایمان)

(و اقرار و انکار و بهشت و دوزخ)

غریبه معرفی می کند و می گوید:

عاشق آن است که از همه عالم،
(تنها پروای معشوق را دارد و بس)

(عشق) را با کفر و با ایمان چه کار
عاشقان را لحظه‌ای با جان چه کار
لحظه‌ای نه کافری داند نه دین
ذره‌ای نه شک شناسد نه یقین
نیک و بد در راه او یکسان بود
خود چو (عشق) آمد نه این نه آن بود
(عشق) تو با جان من در هم سرشت
من نه دوزخ دانم آنجا نه بهشت

جناب عطار، (عشق) را دریایی می‌داند که:
عاشق در قعر آن ناپدید است،
و در آن از هستی او نشانی نیست؛
زمانی عاشق سزاوار (عشق) گردد که:
در آن دریا غرق شود.

(عشق) دریایی است من در قعر او
غرقه‌ام تا آشنایی پی برم

و در پایان، جناب عطار،
(عشق) مفید را (عشقی) می‌داند که:

عاشق از (عشق) خود
در (عشق) خبر نباشد.

و به همگی خود غرقه در معشوق باشد؛

نه زمانی که:

عاشق با خود است و مشغول **(عشق)**

و تا هشیار **(عشق)** است،

(عشق) او را بنده است.

دلا گر عاشقی از (عشق) بگذر
که تا مشغول عشقی (عشق) بندست
و گر در (عشق) از عشقت خبر نیست
تو را این (عشق) عشقی سودمند است

تمامی این سخنان،
شرح این کلام بود که گفتیم:

جایگاه (ایمان و عمل صالح)،
(جایگاه از خود گذشتن است)،
و (مؤمن)، در (سیر عمل صالح)،
به اختیار خود،
(از خویش سلب اختیار می‌کند)

سخن را با کلامی از مرحوم
فیض کاشانی به پایان
می‌بریم.

دل از من بردی ای دلبر به فن آهسته آهسته
تهی کردی مرا از خویشتن آهسته آهسته
کشی جان را به نزد خود ز تابی کافکنی در دل
به سان آنکه می‌تابد رسن آهسته آهسته
تو را مقصود آن باشد که قربان رهِتِ گِردم
ربائی دل که گیری جان ز من آهسته آهسته
چو عشقت دردم جا کرد و شهر دل گرفت از من
مرا آزاد کرد از بود من آهسته آهسته

به عشقت دل نهادم زین جهان آسوده گردیدم
گسستم رشته جان را ز تن آهسته آهسته
ز بس بستم خیال تو تو گشتم پای تا سر من
تو آمد رفته رفته رفت من آهسته آهسته
سپردم جان و دل نزد تو و خود از میان رفتم
کشیدم پای از کوی تو من آهسته آهسته
جهان پر شد ز حرف فیض و رندیهای پنهانش
شدم افسانه هر انجمن آهسته آهسته

پایان جلسه‌ی ششم

(نگاهی به سیر انسان از منظر قرآن کریم)